

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در پاسخ به اشکالهای مطرح شده درباره‌ی ارادی بودن اراده، مرحوم میرداماد نظریه‌ای ارائه می‌دهد که به طور خاص به مسأله‌ی تسلسل در اراده می‌پردازد. او معتقد است که در عالم واقع تنها یک شوق وجود دارد که اراده را به وجود می‌آورد و این شوق به صورت اجمالی و وحدانی است. او توضیح می‌دهد که عقل ممکن است این اراده را تحلیل کند و آن را به اراده‌های متعدد تقسیم کند، اما این اراده‌ها صرفاً اعتباری هستند و واقعاً وجود ندارند. از این رو، تسلسل در این تحلیل‌ها محلی ندارد، چراکه تسلسل تنها در امور وجودی و حقیقی مطرح می‌شود و در مفاهیم اعتباری، چنین چیزی معقول نیست. میرداماد تفاوت میان شوق اجمالی و شوق تفصیلی را توضیح می‌دهد: در ابتدا، فرد تنها به فعل توجه دارد و اراده به طور اجمالی وجود دارد. اما وقتی اراده به طور مستقل مورد توجه قرار می‌گیرد، عقل آن را به اراده‌های مختلف تحلیل می‌کند که این تجزیه‌ها تنها اعتبارات ذهنی هستند و در واقعیت چنین تعددی در اراده‌ها وجود ندارد. او بر این نکته تأکید می‌کند که تسلسل در این اعتبارات ذهنی مستلزم هیچ استحاله‌ای نیست. همچنین، میرداماد با استفاده از قیاس فلسفی، نشان می‌دهد که در عالم خارج هیچ‌گاه بی‌نهایت وجود ندارد، اما در ذهن انسان می‌توان بی‌نهایت را تصور کرد. به همین ترتیب، تكثر اراده‌ها در ذهن هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند، چراکه این امور صرفاً اعتباری هستند. در نهایت، میرداماد با تفکیک میان اراده‌های واقعی و اعتباری، توانسته است مسأله‌ی تسلسل را حل کند و ثابت کند که در عالم واقع تنها یک اراده وجود دارد، در حالی که تحلیل‌های عقلی و ذهنی از آن، هیچ مانعی ندارد و مستلزم هیچ امر محالی نیست.

بررسی نقد ملاصدرا بر نظریه‌ی میرداماد در باب اراده

پس از تبیین نظریه‌ی میرداماد در باب اراده و تحلیل آن، اکنون باید بررسی کنیم که چه اشکالاتی بر این دیدگاه وارد شده و آیا این اشکالات قابل پذیرش هستند یا خیر. این بحث، از یک سو دارای ابعاد فلسفی عمیقی است و از سوی دیگر، در فهم برخی از آیات قرآنی تأثیر دارد. بنابراین، تأمل در آن می‌تواند زوایای جدیدی را در فهم رابطه‌ی اراده‌ی انسانی و الهی روشن سازد. یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که بر دیدگاه میرداماد وارد شده، از سوی ملاصدرا مطرح گردیده است. ملاصدرا که از شاگردان برجسته‌ی میرداماد است، به بررسی و نقد نظریه‌ی استادش پرداخته و سه اشکال بر آن وارد کرده است. از میان این سه اشکال، اشکال سوم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و شایسته‌ی بررسی دقیق‌تری است.

بیان اشکال ملاصدرا

ملاصدرا در این اشکال می‌گوید: اگر بخواهیم تمام اراده‌هایی که انسان دارد را در نظر بگیریم، باید مشخص کنیم که علت تحقق این اراده‌ها چیست. او چنین بیان می‌کند:

فإن لنا أن نأخذ جميع الإرادات بحيث لا يشذ عنها شيء منها و نطلب أن علتها أي شيء هي فإن كانت إرادة أخرى لازم كون شيء واحد خارجا و داخلا - بالنسبة إلى شيء واحد بعينه هو مجموع الإرادات و ذلك محال و إن كان شيئا آخر لازم الجبر في الإرادة و هذا هو الحق فليعمل عليه في دفع الإشكال كما مر.[1]

یعنی ما تمامی اراده‌های ممکن را در یک مجموعه‌ی کامل در نظر می‌گیریم و سپس از این مجموعه می‌پرسیم که علت آن چیست. در اینجا دو احتمال مطرح می‌شود:

1- اگر بگوییم علت این اراده‌ها، یک اراده‌ی دیگر از خود انسان است، تناقض ایجاد می‌شود؛ زیرا ما فرض کردیم که همه‌ی اراده‌ها را یکجا در نظر گرفته‌ایم، اما حالا می‌گوییم که یک اراده‌ی دیگر وجود دارد که علت همه‌ی آن‌هاست. در این صورت، این اراده‌ی جدید باید هم داخل این مجموعه باشد و هم خارج از آن، که محال است. به عبارت دیگر، یک چیز نمی‌تواند هم شامل همه‌ی اراده‌ها باشد و هم خارج از آن‌ها قرار بگیرد. بنابراین، این فرض منطقی نیست.

2- اگر بگوییم که علت این اراده‌ها یک امر دیگری است، مثلاً اراده‌ی خداوند، مستلزم جبر خواهد بود. به این معنا که اگر بپذیریم که اراده‌ی الهی علت تامه‌ی اراده‌ی انسان است، در این صورت، اختیار انسان از بین می‌رود و جبر در افعال انسانی حاکم می‌شود. زیرا در این حالت، اراده‌ی انسان هیچ استقلال از خود نخواهد داشت و صرفاً نتیجه‌ی اراده‌ی الهی خواهد بود، به این معنا که اگر اراده‌ی الهی را به عنوان علت نهایی تمام اراده‌های انسانی در نظر بگیریم، آنگاه انسان دیگر در اعمال خود مختار نخواهد بود و افعال او از روی اجبار و بدون اختیار انجام خواهند شد.

ملاصدرا با این استدلال، نظریه‌ی میرداماد را با چالشی جدی مواجه می‌کند. او نشان می‌دهد که اگر اراده‌های انسان را در یک مجموعه در نظر بگیریم، نمی‌توان برای آن‌ها علتی در درون همان مجموعه پیدا کرد، زیرا این امر به تناقض منطقی منجر می‌شود. از سوی دیگر، اگر علت آن‌ها را بیرون از این مجموعه فرض کنیم، مستلزم پذیرش جبر خواهد بود که با اختیار انسان در تضاد است. بنابراین، نقد ملاصدرا بر نظریه‌ی میرداماد، تلاشی است برای روشن کردن این نکته که تبیین میرداماد درباره‌ی اراده، نمی‌تواند به طور کامل از اشکال جبر یا تناقض درون‌گرویی فرار کند.

پاسخ به اشکال ملاصدرا بر نظریه‌ی میرداماد

پس از بررسی اشکال ملاصدرا بر دیدگاه میرداماد در باب اراده، اکنون باید بررسی کنیم که آیا این اشکال واقعاً بر نظریه‌ی میرداماد وارد است یا خیر. با توجه به توضیحاتی که درباره‌ی نظریه‌ی میرداماد ارائه شد، به نظر می‌رسد که اشکال ملاصدرا مبتنی بر یک برداشت ناقص از سخنان میرداماد است. در این بخش، به تحلیل این اشکال و پاسخ آن خواهیم پرداخت.

1. عدم نقل کامل نظریه‌ی میرداماد در اسفار

نخستین نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که ملاصدرا در اسفار متن کامل کلام میرداماد را نیاورده است. متن دقیق و کامل این نظریه را می‌توان در کتاب قبسات و ایقاعات یافت. با توجه به بیان میرداماد در این دو اثر، دیدگاه او در باب اراده و مسئله‌ی تسلسل کاملاً روشن می‌شود. بنابراین، به نظر می‌رسد که ملاصدرا در اسفار با اتکا به نقل ناقص از سخنان استاد خود، برداشتی نادرست از آن ارائه داده است.

2. تحلیل عقلانی اراده و عدم نیاز به علت

میرداماد بر این نکته تأکید دارد که انسان هنگام انجام یک فعل، تنها یک اراده‌ی واقعی دارد. این اراده، همان چیزی است که به طور وجدانی در نفس انسان حضور دارد. اما عقل می‌تواند این اراده‌ی واحد را به چندین اراده‌ی متفاوت تحلیل کند. به بیان دیگر، عقل این اراده را به سطوحی مانند اراده‌ی الفعل، اراده‌ی الارادة، اراده‌ی الارادة و غیره تقسیم می‌کند. اما نکته‌ی کلیدی در نظریه‌ی میرداماد این است که این اراده‌های متکثر، صرفاً تحلیلات ذهنی و اعتباری هستند و واقعیت خارجی ندارند.

ملاصدرا در اشکال خود، این تحلیل‌های عقلی را همچون اراده‌های واقعی در نظر گرفته و سپس می‌پرسد که علت این اراده‌های متعددی که عقل آن‌ها را تفکیک کرده، چیست؟ اگر یک اراده‌ی مستقل علت همه‌ی آن‌ها باشد، منجر به تناقض درونی می‌شود؛ زیرا این اراده باید هم داخل مجموعه‌ی اراده‌ها باشد و هم خارج از آن. اما اگر اراده‌ی الهی علت آن‌ها باشد، مستلزم جبر خواهد

بود. پاسخ میرداماد به این اشکال کاملاً روشن است: این تحلیل‌های عقلی، اعتبارات ذهنی‌اند و نه امور واقعی، و از این رو، اصلاً نیازی به علت ندارند. همان‌طور که عقل می‌تواند "انسان" را به "حیوان ناطق" تحلیل کند، بدون اینکه این تحلیل نیازی به علت داشته باشد، در اینجا نیز عقل اراده را به سطوح مختلف تقسیم می‌کند، اما این تحلیل‌ها، امور مستقلی نیستند که بخواهند علتی داشته باشند.

3. اعتباری بودن تحلیل اراده و عدم وقوع تسلسل

نکته‌ی اساسی دیگر در پاسخ به اشکال ملاصدرا، این است که تحلیل اراده به اراده‌های متعددی که عقل انجام می‌دهد، صرفاً یک اعتبار ذهنی است و وجود خارجی ندارد. میرداماد تصریح می‌کند که این اعتبارات تا جایی ادامه می‌یابند که اعتبارکننده آن‌ها را معتبر بدانند، و هرگاه این اعتبار قطع شود، دیگر وجود نخواهند داشت. او در ایقاعات می‌فرماید:

عقل می‌تواند این حالت واحده‌ی اجمالی (یعنی همان شوق مؤکد) را تفصیل دهد، اما این تفصیل، صرفاً به سبب تکرار التفات و تضاعف اعتبار صورت می‌گیرد.[2]

به عبارت دیگر، اراده‌های متعددی که ملاصدرا به آن‌ها اشاره می‌کند، صرفاً در عالم اعتبار وجود دارند و موضوعی برای تسلسل در میان آن‌ها نیست. تسلسل تنها در امور واقعی و وجودی ممکن است، نه در تحلیل‌های ذهنی و اعتباری. به همین دلیل، مسئله‌ی تسلسل که ملاصدرا مطرح می‌کند، در اینجا اصلاً محلی از اعراب ندارد.

4. تفکیک میان اعتبارات عقلی و اعتبارات شرعی

توجه به این نکته ضروری است که باید میان اعتبارات عقلی و اعتبارات شرعی تمایز قائل شویم. در اعتبارات شرعی، احکام و قوانین از سوی شارع جعل می‌شوند و ماهیتی اعتباری دارند. اما در بحث حاضر، ما با اعتبارات عقلی مواجه هستیم. این اعتبارات، همان تحلیل‌هایی هستند که عقل برای فهم بهتر یک پدیده انجام می‌دهد. بنابراین، این اعتبارات به خودی خود هیچ‌گونه واقعیت خارجی ندارند و به همین دلیل، نیازی به علت نیز ندارند. همان‌طور که ما می‌توانیم عنوان "رئیس" را برای شخصی اعتبار کنیم و هر زمان که بخواهیم این اعتبار را برداریم، در اینجا نیز عقل می‌تواند اراده را به لایه‌های مختلف تحلیل کند، اما این تحلیل‌ها، اموری مستقل و نیازمند به علت نیستند.

نتیجه‌گیری:

با توجه به این تحلیل، روشن می‌شود که اشکال ملاصدرا بر میرداماد، بر اساس یک برداشت نادرست از نظریه‌ی وی است. میرداماد هرگز نگفته است که اراده‌های متعددی به‌طور واقعی در نفس انسان وجود دارند. بلکه او بر این باور است که انسان تنها یک اراده دارد، اما عقل می‌تواند این اراده‌ی واحد را به لایه‌های مختلف تحلیل کند. این تحلیل، صرفاً یک اعتبار ذهنی است و نیازی به علت ندارد. بنابراین، تسلسلی که ملاصدرا مطرح می‌کند، تنها در صورتی رخ می‌دهد که این تحلیل‌های عقلی را اموری واقعی فرض کنیم، درحالی‌که چنین برداشتی با مبنای نظریه‌ی میرداماد ناسازگار است. از این رو، با دقت در کلام میرداماد، مشخص می‌شود که هیچ مجالی برای اشکال ملاصدرا وجود ندارد و نظریه‌ی میرداماد همچنان در تبیین رابطه‌ی اراده‌ی انسانی و الهی، انسجام خود را حفظ می‌کند.

نقد اشکال ملاصدرا از دیدگاه حاج آقا مصطفی خمینی

در ادامه‌ی بررسی اشکال ملاصدرا بر نظریه‌ی میرداماد، مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی (ره) در تحریرات خود به این مسئله پرداخته و پاسخی به اشکال ملاصدرا ارائه کرده است. وی بر این باور است که اشکال ملاصدرا ناشی از عدم درک صحیح از حقیقت کلام میرداماد است. در اینجا، به تحلیل دیدگاه ایشان در این زمینه می‌پردازیم. ایشان می‌فرماید:

و كأنه قدس سره أخذ هذا التقرير مما قيل في الاستدلال على بطلان التسلسل: «من إثبات الغني بالذات بين السلسلة الفقراء غير

المتناهية» غفلة عن بطلان القياس، و أجنبية ما رامه السيد عما أفاده التلميذ كما عرفت، فلا تخط

فتحصل: أن السيد قدس سره في مقام قطع التسلسل، بدعوى أن في النفس خزانة الإرادة، لا بمعنى وجود الإرادات الطولية بالفعل، حتى يتوجه إليه إشكال تلميذه، بل بمعنى قوة خلافة للإرادة، أو هي نفس الإرادة إذا لوحظت بالنسبة إلى الفعل الخارجي، و تلك القوة - و هي الشوق الأكيد - كافية في حصول الإرادة إذا لوحظت الإرادة نفسها.[3]

ردّ دوگانهی ملاصدرا در علت اراده‌های متعدد و تأکید بر وحدت شوق

ملاصدرا در اسفار اشکال کرده بود که اگر تمامی اراده‌های عقلانی را که میرداماد مطرح کرده است، یکجا در نظر بگیریم، این مجموعه نیازمند علت است. حال این علت چیست؟ اگر علت آن یک اراده‌ی دیگر از خود انسان باشد، لازم می‌آید که این اراده هم داخل در مجموعه‌ی اراده‌ها باشد و هم خارج از آن، که محال است. اما اگر علت آن اراده‌ی الهی باشد، لازمه‌اش جبر در افعال انسان خواهد بود. پاسخ حاج آقا مصطفی خمینی (ره) به این اشکال چنین است که خود میرداماد علت این تحلیل عقلی را بیان کرده و آن را به "شوق موجود در نفس" نسبت داده است. بنابراین، علت اینکه عقل اراده‌های متعدد را اعتبار می‌کند، همان شوق واحد در نفس است. در نتیجه، ملاصدرا بی‌جهت به دنبال علت دیگری برای این تحلیل‌ها می‌گردد.

نکته‌ی کلیدی در پاسخ حاج آقا مصطفی خمینی، همان نکته‌ای است که میرداماد نیز بر آن تأکید داشت: هر انسانی که فعلی را انجام می‌دهد، تنها یک شوق بیشتر ندارد. در عالم واقع، تنها یک شوق موجود است، و این شوق، منشأ اراده است. اما عقل می‌تواند اراده را به اراده‌های مختلف تحلیل کند. اما این تحلیل‌ها، اعتباری‌اند و اراده‌ی دوم واقعی نداریم. اگر ما چندین شوق واقعی داشتیم، لازمه‌اش این بود که این شوق‌ها به‌طور مستقل در نفس وجود داشته باشند، که در آن صورت، تسلسل رخ می‌داد. اما در حقیقت، ما تنها یک شوق واقعی داریم، و بقیه‌ی تحلیل‌ها ساخته‌ی ذهن هستند.

ملاصدرا در اشکال خود بیان می‌کند که اگر مجموعه‌ی این اراده‌های متعدد علتی داشته باشد، این علت یکی از دو حالت را خواهد داشت و حال آنکه حاج آقا مصطفی خمینی (ره) تأکید می‌کند که این دوگانه‌ی ملاصدرا اساساً از ابتدا غلط است، زیرا خود میرداماد علت را مشخص کرده است: همان شوق واحد موجود در نفس. بنابراین، نیازی نیست که بگوییم یا یک اراده‌ی دیگر باید علت باشد (که محال است) یا اینکه علتش اراده‌ی الهی است (که مستلزم جبر است). میرداماد بر این نکته تأکید دارد که تمام تحلیل‌های عقلانی، اعتباراتی هستند که بر پایه‌ی یک شوق واحد شکل می‌گیرند.

تفاوت میان اعتبار عقلی و امور واقعی

یکی از خطاهای ملاصدرا در اشکالش این است که تحلیل‌های عقلی را به‌عنوان اموری واقعی در نظر گرفته است، درحالی‌که این تحلیل‌ها صرفاً اعتباری هستند. حاج آقا مصطفی خمینی بر این نکته تأکید دارد که اگر این اراده‌های متعدد، امور واقعی بودند، در آن صورت، تسلسل لازم می‌آمد. اما چون این‌ها تنها تحلیل‌های عقلی و اعتباری هستند، نیازی به علت واقعی ندارند. این همان اشتباهی است که ملاصدرا مرتکب شده و از این‌رو، اشکالش به نظریه‌ی میرداماد وارد نیست. با توجه به تحلیل‌های ارائه‌شده توسط حاج آقا مصطفی خمینی (ره)، روشن می‌شود که اشکال ملاصدرا بر میرداماد ناشی از درک نادرست از مبانی نظریه‌ی اوست.

نقد دیدگاه میرداماد از منظر امام خمینی

در ادامه‌ی بررسی نظریه‌ی میرداماد درباره‌ی اراده، امام خمینی (ره) در رساله‌ی طلب و اراده نقدی اساسی بر دیدگاه وی ارائه کرده‌اند. اشکال امام خمینی (ره) در اصل، با همان روح اشکال ملاصدرا هم‌سو است، اما از لحاظ روش استدلال و نوع بیان، تفاوت‌هایی دارد که در اینجا به آن پرداخته می‌شود. ایشان می‌فرماید:

وأنت خبير بما فيه وفي مقايسته؛ فإنَّ الإرادة بما أنَّها صفة موجودة حقيقية تحتاج إلى علة موجودة؛ إمَّا إرادة أخرى أو شيء من

خارج، فیتسلسل أو يلزم الاضطرار والجبر. ولا يمكن أن يقال: إنَّ علّة تحقّق الإرادة نفس ذاتها بالضرورة، كما أنَّ العلم بالغير أو بذواتنا ليس معلولاً لنفسه بل لأمر آخر. نعم، إذا لاحظنا علمنا بصورة، يكون معلوماً بواسطة هذا اللحاظ وتنقطع اللحاظات بتركها، وكذا في اللزومات؛ فإنَّ اللزوم أمر اعتباري إذا لوحظ طرفاً يعتبر لزوم آخر بينه وبين الموضوع وتنقطع بانقطاع الاعتبار، وأمّا الإرادة المتعلقة بالشيء فلا تكون اعتبارية وتابعة للحاظ.[4]

اشکال اصلی: آیا اراده یک امر اعتباری است یا واقعی؟

یکی از نقاط کلیدی در اشکال امام خمینی (ره) این است که اراده از حقایق واقعی است، نه از اعتباریات. درحالی که میرداماد معتقد است که عقل، اراده‌های متعدد را به صورت اعتباری تحلیل می‌کند و این تحلیل‌ها با انقطاع اعتبارکننده (عقل) پایان می‌یابند، امام خمینی (ره) معتقدند که این رویکرد درباره‌ی اراده صحیح نیست؛ زیرا اراده یک حقیقت واقعی است و نه یک مفهوم اعتباری. اراده، یک حقیقت خارجی است که برای تحقق خود، به علت نیاز دارد. درحالی که امور اعتباری، تنها در حدّ ذهن و مفهوم باقی می‌مانند و نیازمند علت واقعی نیستند. بنابراین، نمی‌توان اراده را همچون یک امر اعتباری دانست که با انقطاع نظر عقل، از بین برود.

امام خمینی (ره) این پرسش را مطرح می‌کنند که اگر میرداماد می‌گوید که اراده‌های تحلیل‌شده‌ی عقلانی، اعتباری هستند، آیا اراده‌ی اصلی‌ای که در نفس وجود دارد نیز اعتباری است؟ پاسخ روشن است: خیر؛ زیرا این اراده‌ی اصلی، منشأ وقوع فعل در خارج می‌شود. حال، اگر این اراده‌ی اصلی، امری واقعی باشد، آنگاه نیاز به یک علت واقعی دارد. اگر گفته شود که علت آن نیز یک امر اعتباری است، این تناقضی آشکار خواهد بود؛ زیرا امر واقعی نمی‌تواند علتش یک امر اعتباری باشد.

تفکیک میان اراده و شوق در نقد امام خمینی

یکی دیگر از نکاتی که امام خمینی (ره) بر آن تأکید دارند، تفکیک میان اراده و شوق است. درحالی که میرداماد معتقد است که اراده همان شوق مؤکد است و هرگاه شوق به حد اکید برسد، تبدیل به اراده می‌شود، امام خمینی (ره) این نظر را رد کرده و استدلال می‌کنند که: مواردی وجود دارد که اراده هست، اما شوق وجود ندارد. این یعنی اینکه شوق نمی‌تواند مقوم اراده باشد. به عبارت دیگر، صرف داشتن شوق نسبت به یک فعل، لزومی بر ایجاد اراده ندارد. اگر اراده را به شوق تحویل ببریم، سؤال این است که این شوق، یک امر واقعی است یا اعتباری؟ اگر شوق نیز یک امر واقعی باشد، باید برای آن یک علت واقعی در نظر گرفت. اما اگر شوق را هم اعتباری بدانیم، دیگر نمی‌تواند منشأ ایجاد اراده‌ی واقعی شود و نمی‌تواند علت فعل اختیاری باشد. بنابراین، تفکیک میان اراده و شوق ضروری است و نمی‌توان اراده را صرفاً به شوق مؤکد تحویل داد.

این سخن، نقد اساسی بر دیدگاه میرداماد محسوب می‌شود، زیرا میرداماد اراده را یک شوق مؤکد می‌داند که با تأکد و تراکم شوق در نفس ایجاد می‌شود. اما امام خمینی (ره) تصریح می‌کنند که این اراده‌ی موجود در نفس، امری واقعی است و نه یک اعتبار ذهنی. اگر این اراده واقعی است، پس علت واقعی می‌خواهد، نه یک علت اعتباری. در اینجا، پاسخ میرداماد که می‌گوید "اراده‌های متعدد فقط اعتباری‌اند"، ناکارآمد است. زیرا مسئله این نیست که تحلیل‌های عقلانی به اراده‌های متعدد منجر می‌شود یا خیر، بلکه بحث اصلی این است که حتی اگر اراده را یک امر بسیط در نظر بگیریم، باز هم باید علتی برای آن در نظر گرفت. این علت نمی‌تواند یک امر اعتباری باشد، زیرا یک واقعیت خارجی نمی‌تواند علتش یک امر اعتباری باشد.

بنابراین، دیدگاه میرداماد که اراده را به شوق تحویل می‌برد، از نظر فلسفی نادرست است؛ زیرا نه تنها نمی‌تواند علت واقعی اراده را توضیح دهد، بلکه منجر به پذیرش یک تسلسل مخفی در تحلیل علیت می‌شود. این تحلیل نشان می‌دهد که امام خمینی (ره)، برخلاف میرداماد، بر این باور بودند که اراده، امری بسیط و واقعی است و برای تحقق آن، علت واقعی لازم است، نه تحلیل‌های اعتباری عقلانی.

نقد حاج آقا مصطفی خمینی بر اشکال امام خمینی به نظریه‌ی میرداماد

مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی (ره) در تحریرات فی‌الأصول به بررسی اشکال امام خمینی (ره) بر نظریه‌ی میرداماد درباره‌ی اراده پرداخته و ضمن ارائه‌ی دیدگاه خود، از موضع میرداماد دفاع کرده است. [5] ایشان می‌فرماید:

فهو غير وجيه، لأنه يقول: بأن إرادة الفعل معلولة الشوق، وإرادة إرادة الفعل معلولة الشوق المزبور، أو يقول: الشوق المزبور هي إرادة الفعل، و سبب إرادة الإرادة وهكذا، فلا يلزم كونها بلا علة، بل علتها الشوق. وإن كانت عبارته المحكية عنه، لا تخلو عن إيهام أن الأمر - بحسب الواقع - تابع الاعتبار، و لكن لا بد من تنزيه جنبه عما يستظهر من كلامه بدوا. [6]

حاج آقا مصطفی خمینی (ره) در نقد اشکال امام خمینی (ره) بر نظریه‌ی میرداماد چنین استدلال می‌کند که امام خمینی (ره) معتقد است اگر اراده‌ی انسان یک امر واقعی است، باید برای آن یک علت واقعی در نظر گرفت. از این رو، اگر گفته شود که این اراده صرفاً به تحلیل عقلی وابسته است، پس نمی‌تواند در عالم خارج وجود داشته باشد. اما اگر گفته شود که اراده‌ی واقعی است، باید برای آن علت واقعی یافت که در غیر این صورت، تحلیل عقلانی کارآمد نخواهد بود.

حاج آقا مصطفی خمینی (ره) می‌گوید که میرداماد این مسئله را به گونه‌ای حل کرده که نیازی به اراده‌ی دیگری نباشد. او تصریح می‌کند که طبق دیدگاه میرداماد، تمام اراده‌های تحلیل‌شده توسط عقل، در نهایت به یک شوق بازمی‌گردند و نیازی به فرض یک علت خارجی دیگر برای آن‌ها نیست. بنابراین، این پرسش که "علت این اراده چیست؟" بی‌مورد است، زیرا خودِ شوق، منشأ و علت تحقق اراده است.

امام خمینی (ره) در نقد خود می‌گوید که اگر اراده‌ی انسانی یک امر واقعی باشد، پس باید علتی واقعی برای آن در نظر گرفت و نمی‌توان آن را صرفاً به تحلیل‌های عقلانی و اعتباری فروکاست. اما حاج آقا مصطفی خمینی (ره) پاسخ می‌دهد که طبق دیدگاه میرداماد، علت اراده، همان شوق واحدی است که در نفس وجود دارد. بنابراین، نیازی به فرض یک علت مستقل دیگر نیست، بلکه این شوق به‌طور ذاتی منشأ تمام اراده‌های تحلیل‌شده‌ی عقلانی است. این اختلاف دیدگاه میان دو متفکر بزرگ نشان‌دهنده‌ی عمق مباحث فلسفی درباره‌ی اراده و اختیار است و تأمل در آن‌ها، فهم بهتری از این مسئله‌ی بنیادین را برای پژوهشگران حوزه‌ی فلسفه و عرفان فراهم می‌کند.

رفع ابهام از عبارت‌های میرداماد

یکی از نکات مهمی که حاج آقا مصطفی خمینی (ره) بر آن تأکید دارد، این است که عبارت‌های میرداماد ممکن است دچار ابهام باشد، اما معنای صحیح آن همان است که او بیان می‌کند. او اذعان دارد که برخی از تعبیر میرداماد صراحت کافی ندارند و ممکن است موجب سوءتفاهم شوند. اما در نهایت، تفسیر صحیح این است که تمام اراده‌های تحلیل‌شده‌ی عقلانی، به یک شوق بازمی‌گردند و شوق به‌تنهایی علت کافی برای اراده است.

نقد حاج آقا مصطفی بر نظریه‌ی میرداماد و بررسی اشکال تسلسل در اراده

پس از بررسی اشکالات ملاصدرا و امام خمینی (ره) بر نظریه‌ی میرداماد و نشان دادن ناتمام بودن این انتقادات، حاج آقا مصطفی خمینی (ره) خود اشکالی اساسی بر نظریه‌ی میرداماد وارد می‌کند. این اشکال به‌طور مستقیم بر مسئله‌ی اراده، شوق و اختیاری بودن افعال انسانی متمرکز است. در این بخش، ابتدا اشکال وی را توضیح داده و سپس بررسی خواهیم کرد که آیا نظریه‌ی میرداماد توانایی پاسخ‌گویی به آن را دارد یا خیر. حاج آقا مصطفی می‌فرماید:

و يتوجه إليه أولاً: أن الحالة الشوقية و الهيجان المتأكد، ممنوعة في كثير من الإرادات، كما مر ، فإن الإرادة تحصل في أفق النفس لدرك العقل توقف الفرار من الموت على قطع الأعضاء، من غير وجود تلك الحالة حتى تكون هي صندوق الإرادة، كلما شاءت النفس أخرجت منها إرادة. فكأنه قدس سره قطع السلسلة، بأن الإرادة الاختيارية، ليست معلولة الإرادة المتقدمة عليها إلا بهذا المعنى، أي أن الشوق الذي أورث الإرادة في الفرض الأول، هو السبب لتحقيق إرادة الإرادة في الفرض الثاني، و هكذا

و يتوجه إليه ثانياً: أن قطع السلسلة بذلك، لا يستلزم رفع الشبهة، لأنه إذا كانت الإرادة حاصلة قهراً و بالطبع، تكون النفس فاعلة بالطبع بالنسبة إليها. و إن كانت حاصلة بالاختيار، فلا بد من إرادة، و الشوق المزبور إما هو نفس الإرادة، فيلزم عدم اختيارية الفعل، لأنها غير اختيارية و ميل طبيعي، و إما هو سبب الإرادة، فيكون المعلول – و هي الإرادة – حاصلاً في النفس بلا اختيار، فيكون الفعل بلا اختيار، فما هو المهم في الشك و الشبهة المزبورة، مغفول عنه في كلامه

فتحصل: أن ما أورده عليه العلمان – عفي عنهما – في غير محله، و كلام السيد قابل للتأويل بالوجه القريب، و لكنه مع ذلك غير صحيح، لما عرفت منا، فلاحظ و تدبر جيداً

و الذي يتوجه إليه: أن بذلك ينقطع السلسلة، إلا أن تلك القوة أولاً: ممنوعة. و ثانياً: التسلسل الذي يلزم لا يكون قابلاً للدفع، لأن ما هو المقصود من «التسلسل» هو أن وصف الاختيار للفعل الاختياري، موقوف على كون إرادته موصوفة بالاختيار، و وصف هذه الإرادة موقوف على اتصاف إرادتها، فيتسلسل، لاحتياج المتأخر إلى المتقدم، فيلزم الخلف، لعدم إمكان اتصاف المتأخر إلا بعد انقطاع السلسلة، فإذا كان المتأخر موصوفاً يعلم عدم التوقف، و هذا هو التناقض الذي يلزم من صحة التسلسل، فافهم و اغتنم. [7]

اشكال اصلی که حاج آقا مصطفی خمینی (ره) بر نظریه‌ی میرداماد وارد می‌کند، حول این پرسش اساسی شکل می‌گیرد: "آیا شوق و اراده اموری اختیاری هستند یا غیر اختیاری؟" این پرسش به‌ظاهر ساده، یکی از مهم‌ترین مسائل در بحث اختیار است که اگر به‌درستی پاسخ داده نشود، ممکن است به پذیرش جبر یا تسلسل بینجامد. حاج آقا مصطفی خمینی (ره) در تحریرات خود، این اشکال را چنین بیان می‌کند:

اگر شوق و اراده را اموری غیر اختیاری بدانیم، نتیجه این خواهد شد که افعال انسانی نیز غیر اختیاری خواهند بود، چراکه هر فعل اختیاری باید مسبوق به اراده باشد و اگر خود اراده غیر اختیاری باشد، دیگر نمی‌توان از اختیار سخن گفت. اما اگر شوق و اراده را اموری اختیاری بدانیم، باید دارای علتی باشند، و این علت یا خود یک اراده‌ی دیگر از انسان است، یا اراده‌ی الهی است. اگر گفته شود که این اراده‌ی دیگر نیز از خود انسان است، در این صورت با یک سلسله‌ی بی‌پایان از اراده‌ها مواجه خواهیم شد که منجر به تسلسل می‌شود. اگر گفته شود که این اراده‌ی دیگر، اراده‌ی الهی است، در این صورت جبر پیش خواهد آمد. نتیجه‌ی این اشکال این است که نظریه‌ی میرداماد نتوانسته است توضیح دهد که چگونه اراده می‌تواند اختیاری باشد بدون آنکه تسلسل یا جبر لازم بیاید.

بررسی پاسخ میرداماد به اشکال تسلسل

میرداماد در پاسخ به این اشکال، استدلال کرده بود که تحلیل عقلانی اراده به اراده‌های متعدد، امری اعتباری است، نه واقعی. او بر این باور بود که: اراده‌های متعددی که عقل تحلیل می‌کند، صرفاً یک امر اعتباری هستند و در عالم واقع، تنها یک اراده‌ی وحدانی وجود دارد. بنابراین، تسلسلی که در اینجا مطرح می‌شود، تنها در قلمرو اعتبارات است و نه در امور واقعی. اما حاج آقا مصطفی خمینی (ره) این پاسخ را ناکافی می‌داند و معتقد است که: این استدلال، تسلسل را در اراده‌های اعتباری حل می‌کند، اما در مورد اراده‌ی واقعی پاسخی ارائه نمی‌دهد.

اراده‌ای که منشأ افعال اختیاری است، یک امر واقعی است، نه صرفاً اعتباری. بنابراین، نیازمند یک علت واقعی است، نه یک تحلیل عقلانی صرف. در نتیجه، نمی‌توان گفت که تحلیل عقلانی، مسئله‌ی علت‌مندی اراده را حل می‌کند. تحلیل عقلانی، پاسخی مناسبی به پرسش از اختیار اراده نیست. اگر تحلیل عقلانی اراده را به اراده‌های متعددی فرو بکاهد، این تحلیل تغییری در واقعیت اراده ایجاد نمی‌کند. پرسش اصلی مستشکل این است که آیا خود اراده، اختیاری است یا خیر؟ پاسخ میرداماد، این پرسش را نادیده گرفته و تنها به بحث‌های اعتباری پرداخته است.

مشکل مصادره به مطلوب در استدلال میرداماد

حاج آقا مصطفی خمینی (ره) معتقد است که نظریه‌ی میرداماد به نوعی دچار مصادره به مطلوب شده است. مستشکل می‌پرسد که "این اراده‌ی واقعی در نفس، آیا اختیاری است یا نه؟" اما میرداماد به جای پاسخ به این پرسش، می‌گوید که "این اراده به تحلیل عقلانی اراده‌های متعددی دارد". در حالی که این پاسخ، هیچ ارتباطی به پرسش اصلی ندارد، بلکه صرفاً ساختار تحلیلی اراده را توضیح می‌دهد، نه علت‌مندی آن را.

نتیجه‌گیری:

با توجه به مباحث مطرح‌شده، می‌توان نتیجه گرفت که:

- 1- نظریه‌ی میرداماد نتوانسته است اشکال تسلسل را به‌طور کامل حل کند. او با استفاده از مفهوم اعتبار عقلی، تسلسل در اراده‌های تحلیلی را رد کرده است. اما این پاسخ درباره‌ی اراده‌ی واقعی که منشأ افعال است، کفایت نمی‌کند.
- 2- مشکل اصلی، عدم ارائه‌ی علت واقعی برای اراده است. اگر اراده‌ی انسان یک امر واقعی است، باید علت واقعی داشته باشد. میرداماد صرفاً می‌گوید که عقل می‌تواند اراده را به اراده‌های متعدد تحلیل کند، اما این مسئله علت‌مندی اراده را توضیح نمی‌دهد.
- 3- اشکال حاج آقا مصطفی خمینی (ره) نشان می‌دهد که پاسخ میرداماد، از نوع مصادره به مطلوب است. او به‌جای پاسخ به پرسش درباره‌ی علت اراده، صرفاً به ساختار اعتباری آن پرداخته است. در حالی که مستشکل، علت اراده‌ی واقعی را جست‌وجو می‌کند، نه تحلیل عقلانی آن را.
- 4- اشکال ملاصدرا بر میرداماد وارد نبود. اشکال امام خمینی (ره) نیز بر میرداماد ناتمام بود. اما اشکال حاج آقا مصطفی خمینی (ره)، نقدی جدی و اساسی بر نظریه‌ی میرداماد محسوب می‌شود. بنابراین، اشکال تسلسل در نظریه‌ی میرداماد همچنان پابرجاست و این مسئله همچنان نیازمند تبیین دقیق‌تری است. حاج آقا مصطفی خمینی (ره) معتقد است که این نظریه نیاز به بررسی‌های بیشتری دارد تا بتواند به‌درستی مسئله‌ی اختیار و اراده را تبیین کند. از این‌رو، بحث درباره‌ی پاسخ‌های دیگر فلاسفه مانند مرحوم محقق حائری در درر الفوائد ضروری خواهد بود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] - صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (بیروت: دار إحياء التراث، 1981)، ج 6، 390.
- [2] - محمد باقر بن محمد میر داماد، الإیقاظات (مصنفات میر داماد)، عبدالله نورانی (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1381)، ج 1، 261.
- [3] - مصطفی خمینی، تحریرات فی الأصول (قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1376)، ج 2، 55-56.
- [4] - روح الله خمینی، موسوعة الإمام الخميني قدس سره الشريف (مناهج الوصول) (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1400)، ج 2، 30.
- [5] - پیش از ورود به این مناظره‌ی علمی، لازم است اشاره‌ای به ادب و احترام عمیق حاج آقا مصطفی خمینی نسبت به امام خمینی (ره) داشته باشیم. در نوشته‌های مرحوم حاج آقا مصطفی، توصیفات بلندی درباره‌ی شخصیت علمی امام خمینی (ره) دیده می‌شود. او از امام خمینی (ره) با تعبیری همچون «المحقق الفحل النحریر فی الفن الوالد المعظم الجلیل» یاد می‌کند که

نشان‌دهنده‌ی احترام و اعتقاد عمیق علمی وی به استاد و پدر خود است. این امر بیانگر جایگاه بی‌نظیر امام خمینی (ره) در علوم عقلی و نقلی در میان شاگردان و هم‌دوره‌ای‌های خود است. با این حال، حاج آقا مصطفی شخصیتی نقّاد و مستقل در مباحث علمی داشت و هرچند که احترام فوق‌العاده‌ای برای امام خمینی (ره) قائل بود، اما در مقام بحث علمی، بدون تعصب به تحلیل نظرات می‌پرداخت و گاه از دیدگاه‌های پدر خود نیز انتقاد می‌کرد. او حتی در برخی موارد، به صراحت اشکالاتی به نظرات امام خمینی (ره) وارد کرده و آن‌ها را مورد بررسی دقیق قرار داده است.

[6] - خمینی، تحریرات فی الأصول، ج 2، 55.

[7] - همان، ج 2، 54-56.

منابع

- الشیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. 9 ج. بیروت: دار إحياء التراث، 1981.
- خمینی، روح الله. موسوعة الإمام الخميني قدس سره الشریف (مناهج الوصول). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1400.
- خمینی، مصطفی. تحریرات فی الأصول. 8 ج. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1376.
- میر داماد، محمد باقر بن محمد. الإیقاظات (مصنفات میر داماد). عبدالله نورانی. 2 ج. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1381.